

اصل شرطیت قدرت در تکالیف و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی امام خمینی

در این مقاله بر آنیم تا با نگاه به یکی از مسائل اصولی، ضمن آنکه نظر حضرت امام خمینی^(س) را در مورد آن بررسی می‌کنیم به تأثیر مبانی اصولی آن بزرگوار در حوادث و جریان‌های انقلاب اسلامی اشاره نماییم. نگارنده ضمن اعتراف به عجز علمی خویش، امیدوار است این سطور فتح بایی باشد در یافتن رد پای اصول فقه شیعه در سیره معمار انقلاب شکوهمند اسلامی.

۱- مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کفایة الاصول، بر آن است که حکم شرعی چهار مرتبه دارد:

نخست، مصلحت ذاتی حکم که آن را حکم اقتضایی می‌نامند.
دوم، حکم انشایی که نوعاً به وسیله امر کردن به مأمور صورت می‌پذیرد.
سوم، فعلیت حکم که عبارت است از تحقق و به فعلیت رسیدن محکوم به در حق محکوم.

چهار، تنجز حکم که از آن با عنوان حکم منجز یاد می‌کنند و عبارت است از مرحله‌ای که بعد حکم فعلی را درمی‌یابد و با دارا بودن شرایط عقلاً موظف به اتیان مأمور به می‌گردد (آخوند خراسانی کفایة الاصول: ۲۹۷-۱۹۳؛ فوائداصول: ۳۱۴، ۳۶).

این تقسیم‌بندی اگرچه توسط بسیاری مورد مناقشه واقع شده است؛^۱ لکن از زمان حضور در اصول فقه، احکام و تقسیم‌بندی‌هایی یافته و همچنین باعث وضوح و تمایزی در

۱. از جمله توسط مرحوم امام، ر.ک. به (تنقیح الاصول ج ۲: ۱۲۳؛ انوارالهدایه ج ۱: ۳۸).

حدود و ثغور احکام شده است. در این مقال بدون ارزش گذاری بر این تقسیم اثراتی را که بر آن مترتب است ذکر می‌کنیم:

الف) مادام که حکم در مرحله اقتضا باشد، هیچ تکلیفی را بر مکلف ثابت نمی‌کند. این مرحله، در حقیقت، ریشه در این عقیده مذهب عدلیه دارد که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است. البته بسیاری از احکام اقتضایی به واسطه موانعی هرگز از این مرتبه تجاوز نمی‌کنند.

ب) حکم انشایی هنگامی پدید می‌آید که مولا آن را انشاء کند. بعد از صدور حکم، تا فعلیت یافتن شرایط این حکم متوقف باقی می‌ماند. مثلاً اگر قبل از ظهر به کسی امر کردند که نماز ظهر را به جای آورد، حکم انشاء شده است؛ لکن فعلیت آن پس از اذان ظهر حاصل می‌شود. حکم انشایی به تنهایی تکلیف‌آور نیست. (طبق عقیده مرحوم آخوند اوامر امتحانی هرگز فعلیت نمی‌یابند؛ هرچند بزرگانی این دسته از اوامر را نیز دارای فعلیت می‌دانند) (آخوند خراسانی *کفایة الاصول* ج ۱، مباحث الفاظ، بحث اوامر)

ج) حکم فعلی در حق عالم و جاهل ثابت است و این مرتبه، آخرین مرتبه‌ای است که شارع مقدس در آن نقش مستقیم دارد. به عبارت دیگر وقتی حکمی بالفعل ثابت شد و به مرتبه فعلیت رسید، در حق همه مکلفین ثابت است و در صورت آگاهی مکلفین از آن و دارا بودن شرایط تکلیف (بلوغ) جملگی موظف به اطاعت آن می‌باشند.

د) حکم فعلی آنگاه که معلوم گردید، به واسطه حکم عقل به اینکه باید از حق تعالی (و یا هر منعم دیگر) اطاعت کرد، در حق مکلف منجز می‌گردد و چنین حکمی اگر از ناحیه مکلف مورد مخالفت قرار گیرد، باعث استحقاق عقاب می‌شود و در عرف عام چنین حکمی اگر از ناحیه عبد ترک شود، عبد مستحق مذمت عقلا می‌گردد.

ه) معلوم گردید که وجه ممیزه حکم فعلی و حکم منجزی، علم و جهل است. به عبارت روشن‌تر، حکم فعلی در حق عالم و جاهل مشترک است و تنها تفاوت عالم و جاهل در مرتبه تنجز می‌باشد.

و) اگر مکلفی می‌داند که از فلان تکلیف آگاهی ندارد و می‌داند که تکلیف به خصوصی را نمی‌داند، به عبارت دیگر، علم اجمالی به تکلیف دارد ولی تفصیلاً آن را

نمی‌داند به واسطه اینکه تکلیف در مقام فعلیت می‌باشد باید کسب آگاهی کند. (قابل توجه آنکه عمده دلیل اشتراک احکام بین عالم و جاهل را لزوم دور ذکر کرده‌اند که برخی نیز به آن پاسخ داده‌اند. مرحوم اصفهانی معتقد است اگر خطاب مخصوص به عالمین بالقوه به معنای امکان وصول به علم باشد مشکلی پدید نمی‌آید) (غروی اصفهانی، *نهایة الدراية فی شرح الکفايه*).

ز) اگر مکلفی نمی‌داند که می‌تواند از تکلیف ثابتی آگاه گردد یا نه، اینجا نیز اصل اشتغال است؛ چرا که فعلیت تکلیف در حق جاهل مسلم است و آنچه محل شک است تنجز تکلیف است. فعلیت یقینی محتاج برائت یقینی است و در نتیجه مکلف باید تا آنجا که در توان دارد برای یافتن حکم تلاش کند.

۲- اکنون که نسبت حکم و علم به حکم را دانستیم به بررسی نسبت حکم و قدرت بر حکم می‌پردازیم:

الف) قدرت بر دو نوع است: قدرت عقلی و قدرت شرعی. قدرت عقلی، یعنی توانایی انجام کار و قدرت شرعی یعنی اجازه شرعی برای انجام کاری داشتن. هرگاه مکلف به واسطه منع شرعی نتواند فعلی را انجام دهد گفته می‌شود که وی فاقد قدرت شرعی است. مراد ما از قدرت در اینجا قدرت عقلی است.

ب) علم و قدرت و بلوغ و عقل از شرایط عامه تکلیف هستند. به این معنا که جمیع تکالیف برای کسی وارد شده است که این چهار شرط را داشته باشد. دانستیم که جهل مانع از تنجز حکم است. به این دلیل کسی که عالم است دارای حکمی است که عدم اتیان آن منجر به عقاب می‌گردد.

ج) اما برخلاف علم، قدرت در کلام بزرگان، شرط فعلیت تکلیف دانسته شده است (آخوند خراسانی *فوائد الاصول*: ۳۰۸). نتیجه کلام ایشان آن است که اگر کسی قدرت ندارد، در حقیقت هیچ حکمی در حق او فعلیت نمی‌یابد و به طریق اولی منجز نمی‌گردد.

د) مرحوم امام قدرت را در خطابات قانونی شرط تنجز می‌دانند و معتقدند احکام بین قادر و غیرقادر مشترک است و حکم همان‌طور که در حق قادر فعلیت دارد، در حق غیر

قادر نیز فعلیت دارد و غیر قادر تنها در پیشگاه حق معذور است. به عبارت دیگر، حکم در حقّ او منجز شده است. در نتیجه، طبق عقیده امام عجز مانع است و نه اینکه شرط تکلیف باشد.

۳. دلیل عمده کسانی که مدعی هستند احکام فعلی مخصوص به قادرین است لزوم لغویت می‌باشد. به این بیان که مولا برای امر کردن باید انگیزه‌ای داشته باشد، انگیزه مولا آن است که عبد از بعث کردن، منبعث گردد و به عبارت دیگر امر مولا در عبد مؤثر باشد و اگر مولا بداند عبد نمی‌تواند از امر او متأثر شود، امر کردن لغو است (غروی).

۴. مرحوم امام استدلالاتی بر مدّعیان خویشتن دارند که به واسطه اهمیت بحث ترجمه‌ای آزاد از آن را ارائه می‌کنیم. احکام کلی قانونی با احکام شخصی از جهاتی تفاوت دارد و خلط بین این دو نوع حکم منشأ اشتباهاتی گردیده است. از جمله اشتباهات این است که توهم شده معقول نیست خطاب شرعی به عاجز و غافل و ساهی متوجه گردد. چرا که خطابات شرعی ضرورتاً برای انبعاث است و انبعاث عاجز و مثل عاجز معقول نیست. چنین نظری از موارد خلط بین حکم کلی و جزئی است؛ چرا که خطاب شخصی به عاجز و مثل عاجز لغو است و چنین خطابی از انسان متوجه صادر نمی‌شود. برخلاف خطابات کلیه‌ای که به عناوین کلیه همانند مردم و مؤمنین متوجه همگان می‌شود. اینگونه خطابات در صورتی که در میان مردم کسی باشد که از این خطاب منبعث شود صحیح و غیرمستهجن است و برای رفع استهجان لازم نیست تا تمام مکلفین منبعث شوند یا امکان انبعاثشان موجود باشد. آیا نمی‌بینید خطاب شخصی به کسی که عاصی است و یا خطاب کلی به عنوان عصیانگران (به اینکه بگوییم ای عصیانگران) مستهجن است و ممکن نیست از عاقلی که توجه دارد صادر شود. در حالی که خطاب عمومی مستهجن نیست بلکه واقع شده است؛ چرا که ضرورتاً خطابات و اوامر الهی شامل عصیانگران نیز می‌شود و حتی مبنای محققین آن است که این دسته خطابات شامل کفار نیز می‌باشد. در حالی که خطاب خصوصی به کفاری که طغیان آنها معلوم است از اقبیح مستهجنات است. پس اگر خطابات عام همانند خطاب جزئی بود مجبور بودیم ملتزم شویم به آنکه چنین خطابات مختص به غیر عصیانگران است. در حالی که این سخن، سخنی سخیف است و همین‌طور است سخن

در جاهل، غافل و انسان خواب و هرکس دیگری که معقول نیست خطابی بخصوص متوجه او گردد. حال که در یک مورد خطاب عمومی صحیح است در تمام مواردی که در مناط با آن مشترکند خطاب به این صورت صحیح است. در نتیجه خطاب عمومی به عامه مردم بدون آنکه مخصوص به قادرین باشد صحیح است و همه را شامل می‌شود. اگر عاجز، جاهل، فراموشکار و غافل و امثال ایشان معذور می‌باشند به واسطه آن است که مخالفت با حکم فعلی به واسطه عذر جایز است و سر آنچه گفته شد آن است که خطابات عامه به خطابه‌های جزئی به اندازه تعداد مکلفین منحل نمی‌گردد تا لازم بیاید که هر خطاب متوجه فرد به خصوصی گردد؛ بلکه خطاب عمومی خطابی واحد است که عموم را مخاطب قرار داده است. همچنین اینطور نیست که مولا در اراده تشریحیه ایشان مکلف و انبعاث او را اراده کرده باشد؛^۱ و الا لازم می‌آید انفکاک بین اراده حق و انبعاث عید پدید نیاید و امکان عصیان برداشته شود. بلکه اراده تشریحیه عبارت است از اراده قانونگذاری و جعل حکم عمومی و در چنین مواردی صحت و فساد خطاب با توجه به جعل قانون تعریف می‌شود نه با انبعاث و یا عدم انبعاث و یا عدم انبعاث تک تک افراد. کما اینکه این مطالب با تأمل در قوانین عرفی روشن می‌شود (امام خمینی، *مناهی الوصول*: ۲۵؛ سبحانی، *تهذیب الاصول* ج ۱: ۳۰۷؛ تقوی اشتهاردی *تنقیح الاصول* ج ۲: ۱۲۴؛ فاضل لنکرانی *معمد الاصول*: ۱۲۹).

۵- پس از آنکه بیان مرحوم امام را از نظر گذرانندیم، به نکاتی پیرامون آن و همچنین ثمره مهم بحث می‌پردازیم:

الف) از جمله مسلمات فقه شیعه آن است که تفحص در شبهات موضوعیه لازم نیست و اگر شک در موضوع پدید آید اصل برائت است. در حالی که در مورد کسی که شک دارد که آیا قدرت بر فعل به خصوصی دارد یا نه، از جمله موارد تسالم است که باید فحص و جستجو صورت پذیرد (امام خمینی *مناهی الوصول* ج ۲: ۲۶). به عبارت دیگر، در مورد کسی که در قدرت شک دارد، اکثریت فقها گفته‌اند فحص از قدرت لازم می‌باشد.

۱. و یا ممکن است انگیزه مولا اتمام حجت بر عبد و یا هر انگیزه معقول دیگری غیر از انبعاث باشد.

ب) بر طبق مبنای امام احتیاط در مورد شک در قدرت بر طبق قاعده است؛ چرا که طبق عقیده ایشان اصل تکلیف به صورت بالفعل بر عهده مکلف ثابت است و مکلف باید احراز نماید که به واسطه عدم قدرت، تکلیف در حق او منجز نگردیده است. در حالی که انسان که فعلیت حکم دارند و طبیعی است که حکم به برائت صادر می‌نمایند.

ج) بعضی از بزرگان خواسته‌اند برای احتیاط در مورد شک در قدرت دلایلی اقامه کنند و از طریقی غیر از طریقه امام، حکم به احتیاط را ثابت نمایند (تقریرات درس آقای زنجانی، کتاب النکاح). به این بیان که: وجوب تنها به واسطه امر حاصل نمی‌شود؛ بلکه اگر عبد از راه دیگری بفهمد که مولا خواسته‌ای دارد، شرعاً و عقلاً موظف به اطاعت است. در مسأله مورد بحث می‌توان گفت کشف ملاک فقط از راه خطاب نیست تا در صورتی که خطاب مقید به قادرین شد راه کشف مسدود شود؛ بلکه می‌توان به اطلاق ماده تمسک کرد^۱، یا از طریق تناسب حکم و موضوع، حکم را در مورد غیرقادرین نیز ثابت دانست و یا بگوییم: حتی اگر قدرت در لسان، دلیل اخذ شده باشد، عرف ملاک وجود حکم در شأن عاجز را درک می‌کند و لذا حکم به احتیاط می‌نماید.

د) با آنچه گفته شد روشن می‌شود که تفاوت دو مبنا به دو اختلاف عمده می‌انجامد: اول آنکه احتیاط طبق عقیده کسانی که قدرت را شرط فعلیت می‌دانند مادامی است که جستجو صورت نپذیرفته است و بعد از فحص از قدرت اگر کماکان شک داشته باشیم که

۱. تمسک به اطلاق ماده که به مرحوم فشارکی نسبت داده شده به این معناست که اگرچه هیأت امر وجوب تکلیف بر عاجز را ثابت نمی‌کند، ولی از اینکه ماده امر (مثلاً صلوة در امر به نماز) مطلق است؛ یعنی مصلحت موجود در صلوة درباره همه افراد چه قادر و چه عاجز ثابت است، می‌توانیم بگوییم این ملاک و مصلحت در مورد عاجز هم ثابت است و لذا عاجز هم تکلیف دارد. به عبارت دیگر می‌گوییم از آنجا که اگر امر به عاجز تعلق بگیرد لغویت لازم می‌آید ممکن نیست که اوامر شرع عاجز را شامل شود ولی می‌توان وجوب را درباره عاجز از طریق اطلاق ماده ثابت کرد. لکن باید عرض کنیم که این سخن باعث نمی‌شود که قدرت را شرط فعلیت بدانیم بلکه طبق همین مبنا باید قبول کنیم که تکلیف در حق عاجز هم بالفعل است؛ لکن فعلیت از طریقه‌ای غیر از خطاب مستقیم ثابت می‌شود. ضمن اینکه پذیرفت اطلاق ماده در جمیع مصادیق ما نحن فیه محل اشکال است.

آیا قدرت داریم یا نه، به اصالة البرائه متمسک می شویم. در حالی که طبق مبنای امام اگر بعد از جستجو نیز شک باقی باشد، مقام، مقام احتیاط است.

دوم آنکه طبق عقیده مخالفین، در مورد شک در قدرت، در صورتی حکم به احتیاط می شود که ملاک احراز شده باشد و در صورتی که ملاک احراز نشده باشد، احتیاط لازم نیست. اما طبق عقیده حضرت امام، احراز ملاک لازم نیست و صرف وجود خطاب و امر شرعی باعث می شود که تکلیف در حق عاجز فعلیت یابد.

۶- از جمله آنچه گفته شد روشن می شود، مبنای مذکور در زندگی امام راحل تا چه میزان منشأ اثر بوده است.

الف) مبارزه با ظلم از واجبات مسلم اسلام است، لکن اگر کسی شک کند که قدرت محو ظلم را دارد یا نه؛ طبق مبنای دیگر بعد از فحص از قدرت و بقای حیرت و شک، اصالة البرائه را جاری می کند چرا که فعلیت تکلیف در حق او مسلم نیست، الا اینکه توانسته باشد ملاک را در حق عاجز نیز احراز کند؛ ولی امام قائل است که باید مبارزه کرد تا یقین حاصل شود که قدرت موجود نیست و احتیاجی به احراز خارجی ملاک وجود ندارد.

ب) رد پای این ثمره را در جنگ تحمیلی هم می توان یافت. جواز به زیر تانک رفتن و انهدام تانک دشمن را شاید بتوان از موارد و مصادیق این ثمره دانست. خلاصه آنکه توسعه مصادیق این نگاه اصولی ایشان راهگشای بسیاری از سؤالات در حوزه فقه سیاسی است. امید آنکه بتوانیم در فرصتی مناسب به یافتن مصادیق و بررسی یکایک آنها مبادرت نماییم.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الاصول.
- _____، فوائد الاصول.

- امام خمينى، سيد روح الله، *انوار الهدايه فى التعليقه على الكفايه*.
- _____ . *مناهج الوصول الى علم الاصول*.
- تقوى اشتهاردى، حسين، *تنقيح الاصول* (تقريرات ابحاث امام خمينى).
- سبحانى، جعفر، *تهذيب الاصول* (تقريرات ابحاث امام خمينى).
- غروى اصفهانى، سيد محمد حسين، *نهاية الدرايه فى شرح الكفايه*.
- فاضل لنكرانى، محمد، *معتمد الاصول* (تقريرات ابحاث الاستاذ روح الله الموسوى الخمينى).